

علیرضا لبش
تست آبکی

بی‌م‌رام مصطفی‌مشایخی

به پدرم گفتم: «دبیر زیست‌شناسی ما توصیه کرده، نان لواش نخوریم و بیشتر از سنگ استفاده کنیم. چون نان لواش علاوه بر اینکه ویتامینش صفر است، سبوس هم ندارد و مثل قند و شکر فقط باعث چاقی مفرط می‌شود.»

پدرم گفت: «خدا را شکر ما ژنتیکی استعداد چاق شدن نداریم و پُر وزنیم. سنگین‌ترین فرد فامیل ما هشتاد و سه کیلو بوده. بنابراین می‌توانیم با خیال راحت لواش بخوریم.»

مشکل نان که حل شد، برای افزایش پول توجیبی‌ام جهت خریدن تنقلات، با پدرم وارد مذاکره شدم. زیرا دبیر زیستمان سفارش کرده بود، چون ما در حال رشد عقلی و قدی هستیم، بهتر است زنگ تفریح به جای پفک و چیپس، از تنقلات سالم استفاده کنیم.

پدرم در همان اولین دور مذاکرات گفت: «از لحاظ رشد عقلی خیالت راحت باشد، چون ما ژنتیکی رشد عقلی خوبی داریم و طبق آخرین آمار، نود و نه دهم درصد افراد فامیل ما دکتر و مهندس و نخبه‌اند. حتی کودکان آن‌ها در ناسا پست‌های کلیدی دارند. اما درباره رشد قدی هم، خدا را شکر ما ژنتیکی بلندقدیم و لقب پدربزرگمان درازقامت بوده که بعداً تغییرش دادیم. اگر مواظب قد کشیدنمان نباشیم، از بابالنگ‌دراز هم دراز‌تر خواهیم شد. پس خوردن تنقلات فقط موجب به هم خوردن آناتومی بدنمان و از ریخت افتادنمان می‌شود. در ثانی مگر خبر نداری، کلی تنقلات چینی با کیفیت پایین وارد بازار شده که همه از مضرات آن‌ها می‌گویند؟ اگر این تنقلات باعث رشد قدی می‌شدند، چینی‌ها این قدر کوتاه نبودند.»

چون مذاکراتم با پدر ثمربخش نبود، به ناچار فردای آن روز سر راه مدرسه از تنقلات فقط تخمه آفتاب‌گردان را خریدم و زنگ

۱. با توجه به اینکه ۷۰ درصد از آب‌های سطحی کشور هدر می‌روند، چه راهکارهایی برای جلوگیری از هدر رفتن آب وجود دارند؟

الف) راهکار؟ رامید؟

ب) آدم نباید این قدر سطحی‌نگر باشد.

ج) خوش حال باشیم از اینکه ۳۰ درصد از آب‌های سطحی کشور هدر نمی‌ره.

د) هدر دادن آب‌های عمقی

۲. آیا می‌دانید اگر با همین روال به اسراف آب پردازیم، در آینده فرزندانمان آب برای خوردن پیدا نمی‌کنند؟

الف) ما که فرزند نداریم، به ما چه؟

ب) این را به فرزندانمان بگویید. ما خودمان به اندازه کافی دغدغه داریم.

ج) با این پیشرفت سریع تکنولوژی، از کجا معلوم اصلاً فرزندان ما آب بخورن؟

د) به‌خاطر اسراف امروز، فردا پیش فرزندانمان از خجالت آب می‌شویم.

۳. به‌نظر شما تفکیک آب آشامیدنی و آب شست‌وشو باعث چه چیزی می‌شود؟

الف) باعث می‌شود که آلمان با هم نوبت یک جوب نرود.

ب) باعث می‌شود که وقتی آب می‌خوریم کف کنیم.

ج) باعث تفکیک آب آشامیدنی و آب شست‌وشو می‌شود.

د) باعث می‌شود که در حمام از تشنگی کف کنیم.



تفریح آن را با یکی از هم‌کلاسی‌ها تقسیم کردم تا دست‌کم به جای پسته و گردو و بادام با این دانه روغنی به رشد عقلی و قدی خودم و او کمک کرده باشم. ای کاش این کار را نکرده بودم، چون هم‌کلاسم با ریختن پوست تخمه‌ها در کف حیاط مدرسه، منظره وحشتناکی را ایجاد کرد و توضیحات من درباره اینکه چیزی به‌نام سطل آشغال وجود دارد سودی نداشت. ساعتی بعد وقتی معاون محترم مدرسه، برای یافتن مسببان این فاجعه دست به کار شدند، اولین سرخ‌ها در جیب من پیدا شد که مقداری تخمه در آن بود. تخمه‌ها را برای آزمایش دی‌ان‌ای به آزمایشگاه مدرسه دادند و وقتی ثابت شد با پوست تخمه‌های ریخته شده در کف حیاط مدرسه، از یک نژاد است، پنج نمره از انضباطم کم شد و آن هم‌کلاسی بی‌م‌رام حاضر نشد مسئولیت اشتباهش را به عهده بگیرد. این اتفاق درس عبرتی شد که، یک، از بردن تخمه به مدرسه بپرهیزم. دو، اگر هم بردم آن را با هم‌کلاسی که رویش شناخت ندارم، قسمت نکنم.

فردای آن روز که رفتم مدرسه، آقای معاون به کلاس‌مان آمدند و گفتند: «چند وقت است یکی از

دانش‌آموزان تخمه می‌خورد و پوست آن را در محوطه می‌ریزد. بهتر است خودش را معرفی کند تا نیازی به گشتن کیف‌ها نباشد.» اما چون دانش‌آموز موردنظر موجودیت خودش را اعلام نکرد، آقای معاون به‌صورت تصادفی چند تا از کیف‌ها را گشتند و یک بسته تخمه آفتاب‌گردان از کیف من بیرون آمد. حاج و واج مانده بودم که این تخمه‌ها در کیف من چه کار می‌کند. مرا به دفتر دبیرستان بردند. چون نوع تخمه‌ها ظاهراً با تخمه‌های خورده شده یکی بود، مورد بازخواست قرار گرفتم. اما وقتی یکی از تخمه‌های آفتاب‌گردان مرا برای آزمایش دی‌ان‌ای به آزمایشگاه مجهز مدرسه دادند، معلوم شد از نوع آن تخمه‌ها نیست. وقتی از مدرسه بیرون آمدم و گوشه‌ای را روشن کردم، پیامک مادر آمد. نوشته بود: «پسرم قدری تنقلات در کیفیت گذاشتم. یادم رفت بهت بگویم. زنگ تفریح بخور.»

آهوی بی پلنگ

عبدالله مقدمی

آهو گفت: «من زیباترین حیوان دنیایم. وقتی توی دشت می‌دوم و می‌چرم، آن را پر از زیبایی می‌کنم. تازه کلی تلویزیون نشانم می‌دهد و آدم‌ها دوستم دارند. پلنگ را هم به‌خاطر من نشان می‌دهند. اصلاً من خیلی دوست دارم که پلنگ دنبال من کند، چون موقعی که تند می‌دوم زیباتر دیده می‌شوم.»
اما پلنگ دنبال آهو نکرد. چون اصلاً دیگر پلنگی نمانده بود که هوس آهو کند. به جایش آدم هوس کباب آهو کرده بود و این‌دفعه به‌جای دوربین فیلم‌برداری، تفنگ دوربین‌دار آورده بود.



مدرک

مصطفی مشایخی

عشق، امید، مثل جان مدرک!

پارهای از وجودمان مدرک!

فکر امروز نوجوان، نمره

فکر فردای نوجوان، مدرک

مثل یک آپشن، کلاس آور

تا بخواهید دلستان، مدرک

بین هر جمع دانش آموزی

صحبت از چیست؟ از فلان مدرک

ساعتی گفت و گو از این مدرک

ساعتی پرس و جو از آن مدرک

علم مانند کامیون شده است

بار آن هست همچنان مدرک

غرض از مشق و مدرسه، نمره

هدف از درس و امتحان، مدرک

سر هر کوچه یک دو دانشگاه

تا بگیرند رهروان مدرک

در تنور مؤسساتی هم

می‌شود پخت مثل نان، مدرک

روی هر کوزه، زیر هر قالی

توی هر ساک و جامه‌دان مدرک

یک فروشنده داد می‌زد که

بشتابید ده قران مدرک!

جای باران و برف می‌بارد

دم به ساعت از آسمان مدرک

گاهی اوقات، یک سری جاها

می‌شود مثل نردبان مدرک

مثلاً وقت خواستگاری هست

بهتر از هر «به هم رسان» مدرک

صاحب‌المدرکیم پس هستیم

آدمی‌زاده را نشان، مدرک

سوی یک نوع مدرکیزه شدن

برده ما را کشان کشان مدرک

ای دریغا که بین ما فعلاً

صحبتی نیست جز همان

مدرک

قصه‌ها و مثل‌ها

عبدالله مقدمی

تو سوت‌سوتکت را زدی!

مرد روستایی به شهر می‌رفت. اطرافیان

هرکدام چیزی را به او سفارش

می‌دادند تا از شهر بخرد، بدون

اینکه پولی بدهند. در این میان

پسرکی پنج ریال به مرد داد و

گفت: یک سوت‌سوتکت هم برای من

بخر. روستایی گفت: «تو (از الان)

سوت‌سوتکت را زدی!»





آقا من از کلاس اخراج شدم و باید فردا با والدینم بروم دفتر مدیر مدرسه. چرا؟ چون سر کلاس با ساده‌ترین وسایل دم‌دست یک دانش‌آموز، یک اختراع جالب و به‌دردبخور انجام دادم... این هم تصویری از وسیله ابداعی‌ام که باعث اخراجم شد:



در اثر فشار بیش از حد میله به گردنشان (یا برعکس!) دچار کمبود شدید اکسیژن شوند!

۳. از جنبه‌های نوستالوژیک هم این کار صورت خوشی ندارد. زیرا مردان و زنان آینده، به جای یادآوری خاطرات شیرین از نیمکت کلاس، بیشتر خاطراتشان حول محور میله‌های کلاس می‌چرخد!

خلاصه که در مجموع، همان شیوه سنتی پرتاب گچ یا کاغذ مچاله شده به سمت دانش‌آموز قوزکننده، هم کم‌خطرتر است هم بی‌ضررتر!

مشاور عزیز من در اینترنت دیدم که در مدارس چین برای پیشگیری از قوز کردن دانش‌آموزان سر کلاس و جلوگیری از نزدیکی بیش از حد چشمشان به کتاب و دفتر، یک ابتکار جالب به ذهنشان رسیده که در ادامه تصویری از این ابتکار چینی را برایتان می‌فرستم... از چشم و چار ما که گذشت، ولی خواستم از شما بپرسم آیا این روش امکان عملی شدن در مدارس ما را هم دارد یا نه؟!

مشاور: بعید می‌دانم این روش عملی باشد... زیرا در صورت اجرایی شدن مشکلات زیر به وجود می‌آید:

۱. دانش‌آموزان این‌قدر روی آن یادگیری می‌نویسند و کنده‌کاری می‌کنند که بعد از مدت کوتاهی، میله‌ها عملاً به اجزای سازنده‌شان تجزیه و محو می‌شوند!

۲. تجربه نشان داده، برخی دانش‌آموزان ما تعصب عجیبی روی تکرار کارهای اشتباهشان دارند... با توجه به این تجربه ممکن است برخی دانش‌آموزان که عادت کرده‌اند

اما من تصمیم دارم همین امشب وسایلم و این تیر و کمان اختراع خودم را بردارم و به جنگل شروود بروم که در نزدیکی شهرمان (ناتینگهام) قرار دارد و به این ترتیب، مسیر زندگی‌ام را عوض کنم... قبل از رفتن خواستم نظر شما را جویا شوم... ارادت‌مند؛ رابین هود نوجوان از مدرسه غیرانتفاعی ناتینگهام

مشاور: رابین هود جان، دستم به دامن نداشته‌ات! درست است که اگر الان به جنگل شروود بروی، بعداً تیرانداز ماهر می‌شوی که با پرنس جان می‌جنگی و معروف می‌شوی، ولی جان هرکسی که دوست داری این کار را نکن... زیرا بعداً عده‌ای از داستان زندگی تو کار تونی به اسم «رابین هود» می‌سازند و بعضی‌های دیگر هم این‌قدر آن را در تلویزیون نشان می‌دهند که بچه‌ها از توی قنداق هم آهنگ آن را با سوت می‌نوازند. من خودم فردا خودم را به ناتینگهام می‌رسانم و می‌آیم مدرسه‌تان وساطت می‌کنم تا معلم، بی‌خیال تنبیهات شود... وای... نه! الان باز زدم شبکه پویا و دیدم دارد کارتون رابین هود را نشان می‌دهد... آهای رابین جان...

عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان اظهار داشت: یکی از اثرات چاقی، به‌ویژه چاقی موضعی در ناحیه شکم، اختلالات ذهن مانند میگرن و آلزایمر است.

طبق بررسی‌های این‌جانب، چاقی موضعی در نواحی دیگر منجر به بروز بیماری‌های ذیل خواهد شد:

۱. چاقی موضعی در ناحیه زبان:

دُرِّالَاخْبَار
فی فیوض التغذیه
الاخيار!
صابر الدوله بلعمی

قوانین تلفن همراه در کشورهای مختلف دنیا/ علیرضا لبش

فرگوسن، دیوید بکهام و جی کی رولینگ

گوشی تلفن همراه ندارند. در هیچ گروه و صفحه‌ای هم عضو نیستند. آن‌ها آن قدر بی‌کارند که کتاب می‌خوانند.

در یونان مردم فکر می‌کنند، شخصیتی

اسطوره‌ای به نام **پلوتوس** مسئول

پخش کردن عکس و فیلم

خصوصی افراد است.

در ژاپن اگر در ورزشگاه بازیکنی گل بزند،

مردم هیچ واکنشی نشان نمی‌دهند؛ چون دارند با گوشی‌هایشان فیفا ۲۰۱۶ بازی می‌کنند.

در برزیل وقتی گلی زده می‌شود، حتی بازیکنان هم متوجه نمی‌شوند. چون آن‌ها هم دارند فیفا ۲۰۱۶ بازی می‌کنند.

در تاجیکستان استفاده از تلفن همراه ممنوع

است. آن‌ها می‌گویند: «همدم و همراه باید

گل بی‌خار باشد و یار غار، تلفون را با آدمی

چه کار؟»

در پاکستان اگر در جایی اتفاقی بیفتد،

مردم با گوشی آنجا حاضر می‌شوند و صحنه را

فیلم‌برداری می‌کنند. بعد فیلم را به دوستانشان

نشان می‌دهند و بعد فیلم را پاک می‌کنند

می‌رود بی‌کارش.

در انگلیس شخصیت‌های

معروف مثل

سر آکس

کارگاه طنزنویسی استندآپ کمدی مهدی فرج‌اللهی

استندآپ کمدی یا کمدی ایستاده نوعی کمدی است که

در آن کمدین معمولاً روی صحنه‌ای مقابل مردم می‌ایستد و با

مستقیم‌گویی شوخی می‌کند تا مردم بخندند. غالباً حاوی چند شوخی

به هم پیوسته و دست اول است که اتحاد معنایی دارند. استندآپ کمدی در واقع

نوعی ترکیب متن با اجرای تئاتری است و کمدین نه تنها باید شوخی‌هایش خنده‌دار

باشد، بلکه اجرای آن‌ها نیز باید بامزه باشد. به علاوه، شوخی‌های کمدین

معمولاً قبلاً آماده و نوشته می‌شوند، ولی طوری اجرا می‌شوند که

انگار او فی‌البداهه آن‌ها را می‌گوید. تاکنون معادل‌های زیادی را

نویسندگان برای «استندآپ کمدی» پیشنهاد داده‌اند

که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: برپاخواندن،

ایستادن، طنز حضوری، پایه خنده

و طنزگویی. شما چه معادلی

را برای آن پیشنهاد

می‌کنید؟

فکر کردن هم شد کار

مصطفی مشایخی

پارسال یکپو تصمیم گرفتم با اختراعی در جشنواره خوارزمی شرکت

کنم. اما این کار مستلزم شیرجه زدن در بحر مکاشفت بود و شنا کردن در نهر

مفاکرت! از این رو مدتی در زنگ‌های تفریح، خلوت‌گزینی اختیار کردم تا فکرم را

روی ایجاد یک اختراع متمرکز کنم اما کم‌کم همه افتاد که فلائی ضربه روحی خورده

است و دپرس احوال و پژمرده است. مرا به مشاور مدرسه سپردند تا روانم را بکاود و متوجه بشود

که چه مرگم است. آخر کار، تجویز شد که وقتی در خانه هستم فکر کنم. از آن پس هر روز ساعتی در

اتاقم می‌نشستم و به طرح یک اختراع فکر می‌کردم. اما پیچ و پیچ‌ها شروع شد که پسرمان مالیخولیایی شده

است و اگر به دادش نرسیم، سر از دارالمجانین درمی‌آورد. پدر و مادرم با سرعت مافوق صوت، دست به کار شدند

و مرا به کلاس‌های هنری، آموزشی و ورزشی فرستادند تا سرگرم باشم و کمتر در فکر فرو بروم. از آنجا که

در باور بعضی از ما فقط کوه کندن و بیل زدن کار محسوب می‌شد، نتوانستم آن‌ها را متقاعد کنم که

فکر کردن هم نوعی کار است. به ناچار افکارم را برداشتم و به یک کتابخانه رفتم تا در محیط آرام

آنجا فرایند تفکرم را به نتیجه برسانم. اما دو روز بعد مدیر کتابخانه عذر مرا خواست که اینجا

محل کتاب خواندن است نه جای علافی و خیالی‌بافی. هرچه کوشیدم نتوانستم او را

قانع کنم که فکر کردن هم دست کمی از مطالعه ندارد. این شد که سیر

تفکراتم را به پارک سر کوچه انتقال دادم، تا در گوشه‌ای خلوت روی

نیمکتی به یک اختراع فکر کنم. اما سه روز بعد آقای مهربانی با

ریش پرفسوری، به طرفم آمد و با لبخندی دلسوزانه گفت: «می‌بینم

که خیلی در خودت هستی. حتماً مشکلی داری. امیدوارم

بتوانم کمکت کنم، من در راستای با نشاط‌سازی جامعه

از طرف بهزیستی آمده‌ام تا به تو پسر گلم نشاط

بخشیم که این قدر در فکر نباشی.»

وقتی قضیه فکر کردن به یک اختراع را برای

شرکت در جشنواره خوارزمی برایش

گفتم، عذرخواهی کرد و رفت. من

هم از مخترع شدن صرف نظر

کردم زیرا هرچه گشتم

جایی برای فکر

کردن نیافتم.



در ابتدا باعث ازدیاد

سخن گفتن شده، در نهایت

منجر به جزّ جیگر یا سیرز کبدی

خواهد شد.

۲. چاقی موضعی در ناحیه دندان:

در ابتدا فرد دوست دارد همه چیز را گاز بگیرد و

این میل به گاز، منجر به کزاز می‌شود.

۳. چاقی موضعی در ناحیه دماغ:

به نظر می‌رسد استثناً اتفاقات خوبی خواهد

افتاد. چون خیلی‌ها برای خیلی‌ها آرزو می‌کنند،

دماغشان چاق باشد.

۴. چاقی موضعی در ناحیه گوش:

چاق شدن منجر به سنگین شدن می‌شود. در

نتیجه گوش‌شان سنگین خواهد شد.

۵. چاقی موضعی در سر:

با همه سرسنگین و جدی برخورد خواهید کرد.

دقیقاً متضاد سبک‌سری است.

بررسی مابقی اثرات چاقی در اقوا نواحی بدن

به علت هنگ کردن مؤلف - که ناشی از جمع

و ضرب توده‌های چربی در ناحیه شکم است -

امکان‌پذیر نمی‌باشد.

فرهنگ مدرسه / صابر قدیمی

زنگ

بر وزن تنگ و یا بنگ، جذاب‌ترین طنین برای دانش‌آموزان و مراد دل آنان است. پلی است میان بهشت حیاط و جهنم کلاس که زمانش از تار مویی کوتاه‌تر است. زنگ یکی از ستون‌های مدرسه است که از دیرباز مورد توجه و احترام دانش‌آموزان و حتی والدین بوده است. تا جایی که آورده‌اند، شاعران بزرگی اشعار سوزناک و جانکاهی در طول تاریخ برای آن نوشته‌اند. برای مثال، شاعری به نام هشتک ژاژیده، در خیلی قرن پیش از میلاد، به‌علت علاقه‌اش به خروج از مدرسه، تخلص خود را «زنگ‌خانه» قرار داده که در ادامه بیتی از او را می‌خوانیم:

زنگ‌خانه! بهترین زنگ جهان، زنگ شماسست
چشم و گوش من شدیداً دائم‌الهنک شماسست

در اسطوره‌های یونان آمده، شخصی به‌نام **هراکلیس زنگوله**

توو دیس (که بعدها به او لقب همینگوی دادند) برای رهانیدن

دانش‌آموزان از بند کلاس درس، هر بار با لباسی می‌دل به مدرسه‌ای

می‌رفته و دور از چشم مسئولین زنگ مدرسه را به‌صدا درمی‌آورده و

با این کار نور امید را در دل دانش‌آموزان روشن نگه می‌داشته است.

هیچ‌کس نام او را نمی‌دانسته و مهم‌ترین دغدغه مردم این بوده است

که «زنگ‌ها را که به صدا درمی‌آورد». بعدها کتابی هم با همین نام

درباره او نوشته شد. بعدها بعضی از دانش‌آموزان برداشت غلطی از این

داستان کردند و به پیروی از هراکلیس، زنگ خانه مردم را می‌زدند و در

می‌رفتند. با توجه به پیشرفت علم، دانش‌آموزان درصدد یافتن راه‌های

نوینی برای به‌صدا درآوردن زنگ مدرسه هستند. تعدادی از آخرین

دستاوردهای عزیزان عبارت‌اند از: متصل شدن به وایفای زنگ و ویروسی

کردن آن؛ هک کردن سیستم انفورماتیکی زنگ؛ قرار دادن زنگوله پشت

پنجره برای عاشق کردن زنگ مدرسه و ایجاد اختلال در عملکرد آن؛ ایجاد

رطوبت در اتاق آن تا زنگ شروع به زنگ زدن کند؛ و... تلاش تعدادی از

دانش‌آموزان برای کوتاه کردن عمر مفید زنگ‌ها همچنان ادامه دارد.



معرفی طنزپرداز

علیرضا لیش
تصویرگر: پروا کارخانه



مهدی فرج‌اللهی

آدم مرتب و منظمی است. بیشتر شبیه موسیقی‌دان‌هاست تا طنزنویس‌ها. این را به‌خاطر گوش‌هایش نمی‌گویم، به‌خاطر خوش‌تیپ‌اش می‌گویم. شایعه شده که توی خانه‌شان یک استخر کت و شلوار دارد که هر روز می‌رود توی آن شنا می‌کند و با یک کت و شلوار جدید بیرون می‌آید. آن قدر مؤدب است که آدم را وادار به بی‌ادبی می‌کند.

همه این‌ها را گفتیم تا بگوییم فرج‌اللهی کاریکلماتورهای خوبی می‌نویسد و برای خودش در این شاخه طنز صاحب سبک است. مجری برنامه‌های طنز و تلویزیون هم هست. در ضمن سال ۱۳۶۱ در تهران متولد شده و دو کتاب به نام‌های «کاریکاتور کلمات» و «نانوا هم جوش شیرین می‌زند، بیچاره فرهاد» چاپ کرده است. فرج‌اللهی در دوره‌های گوناگون در جشنواره‌های «جایزه طنز مکتوب» (سوره) و «جایزه طنز تهران» برگزیده شده است. در ضمن در همین مجله خودمان هم عضو شورای طنزنویسان است.

■ راننده عجول را دست می‌اندازد، جاده ناهموار.

■ عرض خیابان را به طول عمرم اضافه می‌کنم، از روی پل عابر پیاده.

■ راننده با زبان بوق تکلم می‌کند.

■ تمامی خداحافظی‌ها را به سلام ختم می‌کند، گردی زمین.

■ دست‌دست کنی، دست‌به‌دست می‌شوم.

■ کاش گره سبزه عید، گره از ابروانت باز کند.

■ لباس عافیت به تنم گریه می‌کند.

■ دزد پرتوقع انتظار دارد سگ برایش قلاب بگیرد.

درس و ترس

علیرضا پاکروان

درس می خوانم اگر چه بخت با من یار نیست
نمره تک حکمتش جز اذیت و آزار نیست
درس می خوانم که مدرک ضامن کارم شود
گر چه می دانم برای دکترا هم کار نیست
شوخی تلخی ست حتی من اگر دکتر شوم
در تمام شهر دیگر یک نفر بیمار نیست
دوستی با مبصران انگیزه رندانه ای ست
گاه غیبت کردن من جزئی از آمار نیست
درس خواندن عشق می خواهد که من هم عاشقم
هیچ کس در داستان عشق مدرک دار نیست



زنگ انشا

م. سربه هوا

موضوع انشا: تاریخ

با نام و یاد خداوند قلمم را در دست می گیرم
و می نویسم. بر همگان واضح و مبرهن است که
تاریخ مهم است و تکرار می شود.
پدرم همیشه می گوید که تاریخ تکرار می شود و
واقعاً هم درست می گوید. چند روز پیش، پیش پدرم
رفتم و گفتم: «یادتان هست همیشه می گفتید تاریخ
تکرار می شود؟» پدرم گفت: «بله پسر، چه طور؟»
گفتم: «خب امروز تاریخ تکرار شد.» پدرم مجدد پرسید:
«چه طور پسر؟» من گفتم: «یادتان هست که می گفتید
اولین بار که ماشین پدر بزرگ را سوار شدید، آن را درب و
داغون به خانه برگردانید؟ امروز تاریخ تکرار شد.»
پس از آن اتفاقاتی رخ داد که زبانم از بیان آن قاصر است. پدرم
آن روز به من یاد داد که غیر از اینکه تاریخ تکرار می شود، باید
از آن درس هم گرفت؛ مخصوصاً درس عبرت.
این بود انشای من.

شدنی ست!

این همه درس مگر در سر ما جا شدنی ست؟
قفل سربسته کنکور مگر واشدنی ست؟
کار ما هر شب و هر روز شده تست زدن
غوره ای هست در این کار که حلوا شدنی ست
تب کنکور به جانم زد و رفتم دکتر
نه مرا می کشد این تب، نه مداوا شدنی ست!
خواب دیدم که شده رتبه من تک رقمی
چون که در خواب فقط دیدن رؤیا شدنی ست
فکر و ذکر شده این که بروم دانشگاه
در سرم نقشه خوبی ست که اجرا شدنی ست
مغز چون خربره ام مخزن استعداد است
با همین خربره هم علم شکوفا شدنی ست!
بچه جان داشتن نخل تناور در باغ
فقط از کاشتن هسته خرما شدنی ست
گفت استاد بکوشید قبولید، ولی
با دو تا جمله کجا حل معما شدنی ست؟!
رد شدن از پل کنکور که چون کابوس است
با دو جو همت و یک آدم کوشا شدنی ست

فصل امتحان

دوستان فصل قشنگ داستان هم می رسد
مثل برق و باد فصل امتحان هم می رسد
ای که دائم فکر و ذکر بازی رایانه ای ست
نوبت فیزیک و تاریخ و زبان هم می رسد
این چنین در جاده تحصیل اگر پت پت کنی
بنز اگر باشی به تو حتی زبان هم می رسد!
درس اگر خواندی و زیر آبی نرفتی در کلاس
نوبت بشکن زدن با دوستان هم می رسد!
مثل موشک باید از جو زمین هم بگذری
تا سر دیوار که هر نردبان هم می رسد!
مثل بالون ها اگر از گاز دانش پر شوی
جایگاهت از زمین تا آسمان هم می رسد
با کمی همت سوار کشتی کنکور شو
بادبان را بکش، باد وزان هم می رسد

شروین سلیمانی